

«سرت فضائل اختصاصى اميرالمؤمنين عليه السلام در مكتب خلافت»

نويسنده:

«حسين غفوريان»

مركز حقايق اسلامى

اللَّهُمَّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

چکیده:

مسئله جعل حدیث یکی از حوادث مهم تاریخ اسلام است که منابع به تفصیل در مورد آن سخن گفته اند. تحقیق حاضر با هدف بررسی روایاتی که در مکتب خلافت در مقابل روایات فضائل امیرالمؤمنین صادر شده است، انجام گرفته است. شناخت روایات موضوع و جعلی از دیگر روایات، از اهداف و فوائد تحقیق پیش رو است.

با روش تحلیلی و انتقادی، ثابت می شود که تعدادی از روایات فضائل اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام توسط دستان جاعل و تحریف گر به نفع خلفا و صحابه صادره شده است و این روایات دارای اعتبار نیستند و ضعیف و یا جعلی هستند.

با اثبات این یافته ها، پژوهش به این نتیجه می رسد که علت تحریف حقائق و جعل فضائل در مکتب خلافت، کاستن از شأن و مقام اهل بیت علیهم السلام و هم سنگ قرار دادن خلفا و صحابه با ایشان است.

کلید واژه:

فضائل، جعل، خلافت، امیرالمؤمنین علیه السلام

مقدمه:

بی تردید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکان ها و زمان های مختلف از مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام سخن گفته است. برخی از این روایات مشهورند و با عناوین مشخص شناخته می شوند مثل حدیث منزلت و حدیث مدینه العلم و... اما زمانی که به کتب حدیثی و ابواب فضائل اهل بیت علیهم السلام و صحابه در منابع اهل سنت مراجعه می کنیم احادیثی را می یابیم که علاوه بر اینکه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام صادر شده است، به طور دقیق با همان متن و یا نزدیک به آن در شأن برخی از خلفا و صحابه نیز وارد شده است.

لذا هنگامی که شخص پژوهشگر با این احادیث مواجه می شود این سؤال در ذهن او ایجاد می شود که آیا این احادیثی که برای برخی از خلفا و صحابه نقل شده است و در الفاظ و محتوا گاهی همتراز روایات مناقب اهل بیت پیامبر (ص) قرار می گیرند، روایاتی صحیح هستند و یا تحریف گران و جاعلان در این عبارات دست برده اند و آن را به نفع خلفا و صحابه صادر کرده اند؟ از این رو لازم است که اینگونه متون دوگانه بررسی شوند تا روایات جعلی از روایات دیگر تشخیص داده شوند.

ما این نوشتار را در قالب ۳ بخش پی می گیریم:

بخش اول: جعل حدیث در مکتب خلافت

بخش دوم: فضائل مسروقه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مکتب خلافت

بخش سوم: خاتمه: نگاهی به سرقت فضائل اهل بیت (علیهم السلام) در مکتب خلافت

بخش اول: جعل حدیث در مکتب خلافت

یکی از اقدامات بنی‌امیه بعد از رحلت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، جعل روایات مختلف به خصوص جعل روایات در فضائل صحابه و خلفا بود. در دوران خلافت و حکومت معاویه که نزدیک به چهل سال طول کشید، انگیزه‌های جعل حدیث بیش از دوران‌های گذشته و خلفای سابق بود.

«ابن ابی‌الحدید معتزلی» به نقل از علی بن محمد مدائنی می‌نویسد:

«وكتب معاوية إلى عماله في جميع الآفاق ألا يُجيزوا لأحدٍ من شيعه علي وأهل بيته شهادة وكتب إليهم أن انظروا من قبلكم من شيعه عثمان ومحبيه وأهل ولايته والذين يروون فضائله ومناقبه فأدنوا مجالسهم وقربوهم واكروهم واكتبوا لي بكل ما يروى كل رجل منهم واسمه واسم أبيه وعشيرته»

« وقتی حکومت کلی ممالک اسلامی بر معاویه مستقر گردید، طی فرمانی به کارگزاران خود نوشت:

شهادت هیچ یک از شیعیان علی علیه السلام و اهل بیتش علیهم السلام را راجع به هیچ امری نپذیرید، ولی در مقابل به اطراف خود نظر کنید و از پیروان و دوستان و ارادتمندان عثمان و نیز هر که مطلب و سخنی در فضائل و مناقب او نقل می‌کند او را عزیز داشته و از مقربان خود قرار دهید و آن چه را که هریک از ایشان روایت می‌کند، همراه نام او و پدر و عشیره اش برای من بنویسید »

سپس می‌گوید:

«ففعّلوا ذلك حتى أكثروا في فضائل عثمان ومناقبه لما كان يبعثه إليهم معاوية من الصلوات والكساء والحباء والقطائع»

«فرمانداران و عمال معاویه ، طبق این دستور عمل کردند و نتیجه این شد که درباره فضائل عثمان مطالب زیادی نقل شد به دلیل اینکه معاویه به ناقلان اینگونه حدیث ها سلاح ، پول ، لباس و زمین هایی می داد»

معاویه در ادامه در بخشنامه ای دیگر به عمالش چنین نوشت:

«ثم كتب إلى عماله أن الحديث في عثمان قد كثر و فشا في كل مصر و في كل وجه و ناحية فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الرواية في فضائل الصحابة والخلفاء الأولين ولا تتركوا خبرا يرويه أحد من المسلمين في أبي تراب الا وتأتونني بمناقض له في الصحابة فإن هذا أحب إليّ و أقرّ لعيني و أدحض لحجة أبي تراب و شيعته و أشد عليهم من مناقب عثمان و فضله»

«فضائل درباره عثمان به مقدار کافی و به حدّ نصاب خودش رسیده است، و آوازه‌ی عثمان در بلاد اسلامی منتشر گردیده، الان مردم را به نقل فضائل درباره صحابه و خلفای قبل از عثمان (ابوبکر و عمر) بخوانید و در مقابل هر فضیلتی که از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) درباره ابوتراب حضرت علی (علیه‌السلام) در بین مردم منتشر شده است، مشابه آن را درباره صحابه بسازید، چرا که این کار مورد علاقه من و باعث روشنی چشم من و کوبیدن دلیل و حجت ابوتراب و شیعیان اوست و نسبت به آنان از نقل فضائل عثمان ناراحت کننده تر است»^۱

آن چه شاهد بحث ماست این است که در این نامه ، معاویه به صراحت می گوید: هر فضیلتی را که در رابطه با علی بن ابی طالب وجود دارد ، شبیه آن را برای صحابه نقل کنید و جعل کنید! وقتی که این نامه

^۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج ۱۱ ، ص ۴۴

برای مردم خوانده شد، اخبار جعلی و ساختگی بسیاری در مناقب خلفا و صحابه منتشر شد تا جایی که به مسلمانان دستور داده شد که این فضائل ساختگی را به کودکان و زنان و خدمت کاران نیز یاد بدهند. مسئله جعل و سرقت فضائل، به دوران ابوهریره ها برمی گردد.

نقل است که روزی عایشه ابوهریره را دید که سوار بر مرکبی ارزشمند بود. عایشه به او معترض شد (و گفت او که باشد که به در خانه من با این عظمت گذر کند) ابوهریره در پاسخ عایشه گفت:

«یا امّ المؤمنین! کفی فإنی غیرت سبعمائه حدیث من أحادیث رسول الله قالها فی علی بن ابی طالب إلی أییک و صاحبه تمشیه لأمرهما فأطرقت عائشه خجاله»

«من هفتصد حدیث از احادیث رسول خدا درمورد مناقب علی را برای پدرت و رفیقش عمر جعل نمودم تا تمشیت امرخلافشان شود! (آیا حق من نیست که حداقل این مرکب به من برسد؟) عائشه سرش را به زیر انداخت و ساکت شد.»^۲

ابن جوزی عالم اهل سنت به سرقت فضائل امیرالمومنین (ع) در مکتب خلافت اشاره می کند و می نویسد:

«قد تعصب قوم لاخلاق لهم يدعون التمسك بالسنة فوضعوا لابی بكر فضائل وفيهم من قصد معارضة الرافضة بما وضعت لعلی علیه السلام وكلا الفریقین علی الخطأ»

^۲. النقص، عبد الجلیل قزوینی رازی ص ۶۲۹ - اسرار الامامه، طبرسی، ص ۴۴۴ - تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام، سید مرتضی حسنی رازی، ص ۲۵۰

«افراد متعصب و بی اهمیتی که ادعای تمسک به سنت را دارند ، فضائلی را برای ابوبکر جعل کردند و در بین آن ها افرادی بود که به قصد معارضه با روافض و در مقابل فضائلی که روافض برای علی (ع) جعل کرده بودند، دست به این کار زدند و هر دو گروه در خطا هستند.»^۳

باید توجه داشت که این کلام ابن جوزی در مورد جعلی بودن فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، صرف ادعاست به دلیل اینکه فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را شیعه و سنی همه نقل کرده اند و اجماع فریقین است ولی فضائل ابوبکر را فقط اهل سنت نقل کرده اند که آن هم خودشان می گویند بسیاری از فضائل او جعلی است.

ابن حجر عسقلانی نیز به این مطلب اشاره می کند و می نویسد:

«وأما الفضائل فلا يحصى كم وضع الرافضة في فضل أهل البيت و عارضهم جهلة أهل السنة بفضائل معاوية بل وبفضائل الشيخين»

«رافضی ها در فضیلت اهل بیت احادیثی ساخته اند و جاهلان اهل سنت نیز برای مقابله با آنان برای معاویه و ابوبکر و عمر احادیث جعلی ساختند.»^۴

نتیجه اینکه بسیاری از روایاتی که در فضیلت امیرالمؤمنین و اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است، مشابه آن توسط مخالفین در مورد خلفا و صحابه جعل شده است. اینگونه رفتار با احادیث و سنت پیامبر

۳. الموضوعات، ج ۱، ص ۳۰۳

۴. لسان المیزان ت أبي غده، ج ۱، ص ۲۰۷

صلی الله علیه و آله و سلم از سوی داعیه داران حفظ سنت نبوی ، علاوه بر نشان دادن خیانت در سنت ، نشانگر قطعیت صدور روایات فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت (علیهم السلام) است چرا که همیشه سگه و پول جعلی و قلابی ، به جای پول حقیقی و اصیل ساخته می شود و تا اصلتی نباشد ، جعل صورت نمی پذیرد و این خود تأییدی دیگر بر اعتبار این روایات است.

لازم به ذکر است که فضائلی که در مکتب خلافت مورد سرقت قرار گرفته است ، بیش از آن است که بتوان در این نوشتار به طور کامل به آن ها پرداخت و ما در حد توان خویش به برخی از این فضائل موضوعه و مسروقه اشاره خواهیم کرد.

بخش دوم: فضائل مسروقه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مکتب خلافت

۱- حدیث مدینه العلم

یکی از احادیثی که دلالت بر افضلیت و اعلمیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می کند و با سند معتبر و عبارت های مختلف در منابع اهل سنت نقل شده است «حدیث مدینه العلم» است که پیامبر اکرم فرمود:

«أنا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب»

«من شهر علمم و علی دروازه آن است؛ هر کس علم (مرا) می جوید، باید از آن دروازه وارد شود»^۵

جاعلان مثل همیشه در مقابل این فضیلت ، حدیث دیگری را جعل کردند که با چند عبارت نقل شده است:^۶

الف) عبارت اول: «عن أنس بن مالک قال قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) أنا مدینه العلم و أبو بکر و عمر و عثمان سورها و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب»

^۵ . «المستدرک علی الصحیحین ط العلمیة» ، ج ۳ ، ص ۱۳۷ - المعجم الکبیر للطبرانی ، ج ۱۱ ، ص ۶۵

^۶ . غیر از عباراتی که اینجا ذکر کردیم ، عبارات دیگری مثل «أنا مدینه العلم و علی بابها و أبو بکر محرابها» و «أنا مدینه الصدق و أبو بکر بابها و أنا مدینه العدل و عمر بابها و أنا مدینه الحیاء و عثمان بابها و أنا مدینه العلم و علی بابها» نیز نقل شده است که برای اطلاعات بیشتر ر.ک: عبقات الانوار ، حدیث مدینه العلم

«رسول خدا فرمود: من شهر علمم و ابوبکر و عمر و عثمان دیواری است که بر دور شهر کشیده شده است و علی در آن شهر است. پس کسی که علم را طالب است باید از در شهر بیاید.»^۷

ب) عبارت دوم: «كان إسماعيل (إسماعيل بن علي بن المثنى الأسترابادي الواعظ) يعظ بدمشق فقام إليه رجل فسأله عن حديث: أنا مدينة العلم وعلی بابها فقال: هذا مختصر وإنما هو: أنا مدينة العلم وأبو بكر أساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفاها و علی بابها قال: فسألوه أن يخرج لهم إسنادة فوعدهم به»

«اسماعیل واعظ هنگامی که در دمشق مردم را موعظه می کرد. شخصی به نزد او آمد و از او درباره حدیث "انا مدينة العلم و علی بابها" پرسید؟ او گفت: این مختصر حدیث است و اصل آن این گونه می باشد: «من شهر علم هستم و ابوبکر اساس و پایه آن، عمر دیوار آن، عثمان سقف آن و علی دروازه آن است!» مردم از او خواستند تا سند خود را در این حدیث ذکر کند، او گفت: بعداً می گویم.»^۸

ج) عبارت سوم: «عن أنس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال: أنا مدينة العلم، وعلی بابها، و معاویة حلقتها»^۹

«من شهر علمم و علی در آن است و معاویة حلقة ی این شهر است»

^۷. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۴۵، ص ۳۲۱ - اللآلی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۳۰۸

^۸. الفردوس بمأثور الخطاب، دیلمی، ج ۱، ص ۴۳ - تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۹، ص ۲۰ - لسان المیزان ت أبی غده، ج ۲،

ص ۱۵۲

^۹. المقاصد الحسنه، ص ۱۷۰

تعجب آن که ابن حجر هیتمی با استناد به عبارت دوم می گوید: «این خبر صریح است در اعلمیّت ابوبکر زیرا که بالضرّوره معلوم است که هر یک از پایه و دیوارها و سقف شهر از در بالاترند.»^{۱۰}

نقد حدیث:

نکته اول: خود علمای اهل سنت به ضعف این حدیث اعتراف کرده اند:

الف) ابن حجر هیتمی با وجود این که در «الصواعق المحرقة» به این حدیث استناد کرده است اما در کتاب «الفتاوی الحدیثیة» به ضعف این حدیث اعتراف کرده است.^{۱۱}

ب) ابن عساکر پس از نقل عبارت اول می نویسد: **منکر جداً إسناداً و متناً**، این حدیث چه از جهت سند و چه از جهت مفاد و معنی؛ **جداً معیوب و مُنکر است**.^{۱۲}

ج) سخاوی پس از نقل عبارات این حدیث به ضعف آن اعتراف می کند: «وبالجملة فكلها ضعيفة و ألفاظ أكثرها ركيكة»^{۱۳}

۱۰. الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۸۷

۱۱. الفتاوی الحدیثیة، ص ۱۹۲

۱۲. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۴۵، ص ۳۲۱

۱۳. المقاصد الحسنة، ص ۱۷۰

ح) بن باز مفتی وهابی نیز به ضعف این حدیث تصریح می کند: «قلت: بل هی موضوعه بلا شک»^{۱۴}

خ) سید محمد درویش می گوید: «وَذَلِكَ لَا يَنْبَغِي ذِكْرَهُ فِي كِتَابِ الْعِلْمِ لِأَنَّ سَيِّمًا مِثْلَ ابْنِ حَجْرٍ الْهَيْثُمِيِّ... وَهُوَ غَيْرٌ جَيِّدٍ مِنْ مِثْلِهِ ، سَزَاوَارٌ نَيْسَتْ كَهَ إِذِ ابْنِ حَدِيثٍ فِي كِتَابِ الْعِلْمِ نُوْشْتَه شُوْد ، مَخْصُوصًا أَزْ ابْنِ حَجْرٍ الْهَيْثُمِيِّ»^{۱۵}

نکته دوم: همانطور که گفتیم وقتی که مردم از اسماعیل بن علی بن مثنی خواستند که سند این روایت را ذکر کند، او سلسله سندش را بیان نکرد. از این رو سمعانی در شرح حال اسماعیل که ناقل این حدیث است می گوید: «يقال له كذاب ابن كذاب ، گفته می شود او کذاب فرزند کذاب است». نخشبی نیز به نقل از سجزی می گوید: اسماعیل کذاب بن کذاب است و از وی حدیثی نوشته نمی شود ، وی متن های ساختگی را تنظیم می کرد و سندهای صحیح برای آنها جعل می نمود و در روایت، مورد وثوق نبود.^{۱۶}

نکته سوم: نکته دیگری که شاهد بر کذب بودن این حدیث است، مخدوش بودن متن آن است:

اولاً: به فرض که شهر اساس و دیوار داشته باشد ولی هرگز سقف ندارد. همچنین شهر مطلقاً نیاز به حلقه ندارد تا گفته شود معاویه حلقه آن است بلکه حلقه قرار دادن معاویه برای شهر دانش، عیبی برای شهر است. آیا عقل و خرد صادر شدن این سخن از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می پذیرد؟

^{۱۴} . مجموع فتاوی و مقالات متنوعه لابن باز ، ج ۲۶ ، ص ۲۲۹

^{۱۵} . أسنی المطالب فی أحادیث مختلفه المراتب ، ص ۹۲

^{۱۶} . لسان المیزان ت أبي غده ، ج ۲ ، ص ۱۵۲ ، الأنساب للسمعانی ، ج ۳ ، ص ۸۳

ثانیا: «اساس شهر بودن» ابوبکر مستلزم معنی باطلی است که هیچ مسلمانی ملتزم آن نمی شود؛ چون اساس شهر، مقدم بر خود شهر است بنابراین ابوبکر مقدم بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهد بود و این کُفری صریح است که اهل سنت توان اظهارش را ندارند.

ثالثا: واقعیت و حقیقت، «اساس شهر بودن ابوبکر» را تکذیب می کند به جهت جهل ابوبکر به احکام شرعی و معارف دینی و مثال ها و شواهد جهل او بسیار زیاد است. همچنین چگونه عمر «دیوارهای شهر» می باشد در حالی که به اعتراف عمر، همه ی مردم حتّی زنان خانه دار از او داناترند؟!^{۱۷} درمورد عثمان هم باید گفت که به علّت جهل بی اندازه ی او به معارف دینی هیچ گونه مناسبتی میان او و شهر دانش نیست؛ چه رسد به این که تعبیر شود که سقف آن است. همچنین جهل و مطاعن معاویه و اعتراف علمای اهل سنت به وجود نداشتن روایتی صحیح در فضیلت معاویه^{۱۸}، بهترین دلیل بر باطل بودن حلقه ی شهر علم بودنش است.

^{۱۷} . المبسوط للسرخسی ، ج ۱۰ ، ص ۱۵۳

^{۱۸} . الموضوعات ابن الجوزی ، ج ۲ ، ص ۲۴

۲- حدیث منزلت

یکی دیگر از احادیثی که دلالت بر خلافت و افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می کند و به صورت متواتر و با سند معتبر در منابع اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است «حدیث منزلت» است که پیامبر اکرم به علی (ع) فرمود: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»

«تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، الا آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود»

طبق این حدیث تمامی مقام ها و منزلت های هارون (مثل وزارت، خلافت، اصلاح گری، اخوت و برادری، مشارکت در امر رسالت) به جز منصب نبوت و پیامبری برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اثبات می شود.

دستگاه کارخانه سازی حدیث در مقابل این حدیث، حدیث زیر را جعل کرده است:

خطیب بغدادی در تاریخ معروف خود چنین می نویسد:

«أَخْبَرَنَا الطَّاهِرِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا الشَّاعِرُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ دَحِيَّةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا قَرَعَةُ بْنُ سُوَيْدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»

«ابوبکر و عمر برای من همانند هارون برای موسی هستند»^{۱۹}

^{۱۹}. تاریخ بغداد، ت بشار، ج ۱۳، ص ۳۱۷ - تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۳۰، ص ۶۰ و ۲۰۶

ابوبکر باقلانی و قرطبی با استناد به این حدیث ، آن را در برابر حدیث منزلت عَلم کرده اند! ^{۲۰}

نقد حدیث:

نکته اول: این حدیث در هیچ یک از صحاح و مسانید و سنن و سایر کتب مهم و معتبر اهل سنت ذکر نشده است.

نکته دوم: علمای اهل سنت به ضعف و کذب این حدیث اعتراف کرده اند:

الف) ابن جوزی می نویسد: «هَذَا حَدِيثٌ لَا يَصِحُّ وَالْمَتَّهَمُ بِهِ الشَّاعِرُ وَقَدْ قَالَ أَبُو حَاتِمٍ الرَّازِيُّ لَا يُحْتَجُّ بِقَزَعَةَ بْنِ سُوَيْدٍ وَقَالَ أَحْمَدُ: هُوَ مُضْطَرِبُ الْحَدِيثِ»

«این حدیث صحیح نیست و متهم به جعل آن علی بن حسن شاعر می باشد. ابو حاتم رازی گوید: به روایات قزعه بن سوید نمی توان احتجاج کرد. احمد بن حنبل نیز می گوید: قزعه مضطرب الحدیث است» ^{۲۱}

ب) ذهبی پس از نقل این حدیث می گوید: « هذا كذب...وقزعه ليس بشيء»

«این حدیث دروغ محض است و قزعه هم کسی به حساب نمی آید» ^{۲۲}

^{۲۰}. تمهید الأوائل، ص ۴۶۳ - الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۸

^{۲۱}. العلل المتناهیة فی الأحادیث الواهیة، ج ۱، ص ۱۹۴

^{۲۲}. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۷۲

ذهبی در جای دیگر نیز می نویسد: «علی بن الحسن بن علی الشاعر عن محمد بن جریر الطبری بخبر کذب، هو المتهم به ، متنه أبو بکر منی بمنزلة هارون من موسی»

«علی بن حسن شاعر از محمد بن جریر طبری خبر دروغی را نقل کرده که خودش متهم به جعل آن است و متن آن این است که: «ابوبکر نسبت به من همانند هارون برای موسی است»^{۲۳}

ذهبی همچنین در جای دیگر به منکر بودن این حدیث اعتراف کرده است.^{۲۴}

ج) البانی نیز به دروغ بودن این حدیث تصریح کرده است.^{۲۵}

نکته سوم: در سلسله سند این حدیث ، افرادی از جمله «ابن ابی مُلیکه» ، «قزعه بن سَوید» ، «بشر بن دحیه» و «علی بن حسن شاعر» واقع شده اند که احادیث آن ها نزد عالمان اهل سنت ضعیف شمرده می شود.^{۲۶}

لازم به ذکر است که تحریف حدیث ، از دیگر اقداماتی است که در مقابله با حدیث منزلت انجام شده است تا آن جا که حریر بن عثمان ناصبی و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام ، حدیث منزلت را به دروغ

۳۳ . همان ، ج ۳ ، ص ۱۲۲

۲۴ . همان ، ج ۳ ، ص ۳۹۰

۲۵ . سلسله الأحادیث الضعیفه والموضوعه ، ج ۴ ، ص ۲۱۹

۲۶ . برای اطلاعات بیشتر درمورد شرح حال این راویان به کتاب الأحادیث المقلوبه فی مناقب الصحابه تألیف آیت الله میلانی مراجعه شود

این گونه نقل کرده است: «علیٌّ منی بمنزلة قارون من موسى؛ جایگاه علی نسبت به من جایگاه قارون نسبت به موسی است!»^{۲۷}

۳- حدیث سدّ الأبواب

یکی از احادیث صحیح و مشهور و متواتر در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام، حدیث سدّ الأبواب است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شأن آن حضرت وارد شده است. در خانه چند تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد ایشان باز می شد، پیامبر خدا فرمود: «سدّوا الأبواب إلّا باب علی؛ تمام درها - جز در خانه علی - را ببندید» این حدیث با متن های متفاوتی در مهم ترین و مشهورترین کتب اهل سنت مثل سنن نسائی، سنن ترمذی، مسند احمد و مستدرک حاکم نقل شده است.

برخی مخالفین، به خاطر عجز از انکار اصل این حدیث؛ نسبت آن را از «علی» به «ابوبکر» تغییر دادند و در این زمینه «حدیث خوخته» را جعل کردند. طبق این حدیث پیامبر (ص) فرمود:

«سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ»

^{۲۷}. تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۷ - مرآة الزمان، ج ۱۲، ص ۳۳۹

«هر دریچه (پنجره بزرگ) خانه‌ای را که به مسجد پیامبر باز می‌شود جز دریچه خانه ابوبکر ببندید»^{۲۸}

بنابر پندار علمای اهل سنت، حدیث «خوخه» بیانگر فضیلت و برتری ابوبکر است و بر امامت و جانشینی او دلالت می‌کند.^{۲۹}

نقد حدیث:

نکته اول: بر خلاف ادعای مخالفین، جریان سدّ الابواب از فضائل اختصاصی امیرالمؤمنین (علیه السلام) محسوب می‌شود به طوری که داشتن این فضیلت آرزویی برای عمر بن خطاب^{۳۰} و پسرش عبدالله بن عمر^{۳۱} بوده است و می‌گفتند اگر یکی از این فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) را داشتیم از شتران سرخ موی برایمان ارزشمندتر بود. خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در موارد مختلفی مثل جریان شورای شش نفره به این فضیلت منحصر به فرد خویش استناد کرده اند.^{۳۲} ابن شاهین نیز تصریح می‌کند که هیچ کس در این فضیلت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) شریک نیست.^{۳۳}

^{۲۸}. صحیح البخاری ط السلطانیة، ج ۱، ص ۱۰۱ - صحیح مسلم ت عبد الباقي، ج ۴، ص ۱۸۵۴ - سنن الترمذی ت بشار، ج ۴، ص ۶۹ - مسند أحمد ط الرسالة، ج ۴، ص ۲۵۲

^{۲۹}. فتح الباری لابن حجر، ج ۷، ص ۱۴، عمدة القاری، ج ۴، ص ۲۴۵

^{۳۰}. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۶۹ - تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۲۲

^{۳۱}. مسند أحمد ط الرسالة، ج ۸، ص ۴۱۶

^{۳۲}. فأنشدکم بالله أتعلمون أنه أمر بسد أبوابکم و فتح بابی (مناقب علی لابن المغازلی، ص ۱۷۰ - تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۲)

^{۳۳}. «تَفَرَّدَ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، لَمْ يَشْرِكْهُ فِيهَا أَحَدٌ» (شرح مذاهب أهل السنة، ص ۱۷۲)

نکته دوم: در سلسله سند احادیث خوچه ابوبکر، افرادی از جمله «عکرمه»، «مالک بن انس»، «فلیح بن سلیمان»، «جریر بن حازم» و «اسماعیل بن عبد الله بن اویس» وجود دارند که احادیث آن ها نزد عالمان اهل سنت ضعیف شمرده می شود.^{۳۴}

نکته سوم: ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد: «بکریه در مقابل احادیثی که شیعیان درباره علی (ع) روایت می کردند، احادیثی ساختند؛ مثلاً در برابر حدیث سدّ الأبواب، همین حدیث را درباره ابوبکر بیان کردند.»^{۳۵}

نکته چهارم: جریان حدیث «سدّ الأبواب آلا باب علی» قبل از جنگ أحد رخ داده است ولی داستان خوچه ابوبکر بنابر نظر علمای اهل سنت در دوران بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رخ داده است، همان بیماری که به رحلت آن حضرت انجامید. طبق این بیان، در صورت صحت جریان خوچه ابوبکر، دو اشکال جدی متوجه این قضیه می شود:

اشکال اول: تخلف و سرپیچی همه صحابه از دستور خدا و رسول خدا (ص)

اگر روایت خوچه درست باشد باید بگوییم صحابه و به خصوص ابوبکر از دستور خدا مبنی بر بستن همه درها در مرتبه اول سرپیچی کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجبور شدند در آخرین ساعات

^{۳۴}. برای اطلاعات بیشتر در مورد شرح حال این راویان به کتاب «حدیث سدّ الأبواب» تألیف آیت الله میلانی مراجعه شود.

^{۳۵}. فلما رأَت البکریه ما صنعت الشیعه وضعت لصاحبها أحادیث فی مقابله هذه الأحادیث...نحو سدّ الأبواب فإنه کان لعلی ع فقلبتہ البکریه إلى أبی بکر (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۹)

عمرشان و برای بار دوم این دستور را تکرار کنند و خوچه ابوبکر را استثنا کنند. بدیهی است که اهل سنت به چنین نتیجه ای ملتزم نخواهند شد.

این در حالی است که ما هیچ روایتی نداریم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از دستور به بستن همه درها، برای مرتبه دوم به صحابه اجازه ساختن خوچه را داده باشد بلکه احادیثی نقل شده که بر ممنوعیت ساختن دریچه ها بعد از امر به بستن درها تصریح می کنند.^{۳۶} آیا عاقلانه است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بستن درها امر کند و سپس به ایجاد دریچه هایی که از طریق آن ها راه ورود به مسجد نزدیک می شود، اجازه دهد؟! اگر از طریق دریچه های ساخته شده، می توان به مسجد راه پیدا کرد پس دیگر بستن درها چه معنایی دارد؟!

اشکال دوم: گواهی مورخان به سکونت ابوبکر در «سُح»

طبق گواهی تاریخ، ابوبکر اصلاً در کنار مسجد النبی خانه ای نداشته تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهد خوچه یا در آن را باز بگذارد. وی بعد از هجرت، به روستایی در اطراف مدینه به نام «سُح» رفته و تا حدود شش ماه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در آن جا ساکن بود.^{۳۷} همچنین طبق نقل مورخان اهل سنت، ابوبکر تا شش ماه بعد از خلافتش در همان جا ساکن بوده و هر روز با پای پیاده و یا با مرکب به مرکز خلافتش یعنی مدینه می آمده و بعد از نماز عشاء به منزلش در سُح

^{۳۶}. پس از جریان سدّ الابواب، یکی از اصحاب پیامبر (ص) عرض کرد: ای رسول خدا! به من اجازه دهید پنجره ی کوچکی به مسجد داشته باشم که از آن صبح و شام به شما نگاه کنم، حضرت فرمود: لا والله، ولا مثل ثقب الإبرة، قسم به خدا، اجازه نمی دهم ولو به اندازه سوراخ سوزن» (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷)

^{۳۷}. صحیح البخاری ط السلطانیة، ج ۲، ص ۷۱ و ج ۵، ص ۶ و ج ۶، ص ۱۳

برمی‌گشته است.^{۳۸} ملا علی قاری حنفی به نقل از فضل الله توریشتی می‌نویسد: «به اعتقاد ما ابوبکر منزلی در کنار مسجد پیامبر نداشته است؛ بلکه منزل او در سنح در اطراف مدینه بوده است.»^{۳۹} طیبی نیز مانند توریشتی معتقد است که ابوبکر منزلی در کنار مسجد نداشته است.^{۴۰}

نکته پنجم: اگر ابوبکر چنین فضیلتی (حدیث خوچه) داشت، حتماً ابوبکر و عمر در سقیفه به این فضیلت استناد می‌کردند چرا که آن‌ها در سقیفه به کمترین دلیلی برای اثبات برتری خودشان محتاج بودند در حالیکه می‌بینیم در سقیفه به این فضیلت استناد نشده است پس اصلاً چنین فضیلتی برای ابوبکر وجود نداشته است.

۴- حدیث صدیق اکبر و فاروق اعظم

دو لقب صدیق و فاروق، از القاب اختصاصی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که خود حضرت بارها به آن اشاره کرده است و علاوه بر کتب شیعه در کتب اهل سنت نیز ذکر شده است. ابن ماجه و دیگران آورده اند که:

^{۳۸} . الطبقات الكبرى ط العلمیة ، ج ۳ ، ص ۱۳۸ - أنساب الأشراف للبلاذری ، ج ۱۰ ، ص ۷۱ - تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۴۳۲

^{۳۹} . مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح ، ۹ ، ۳۸۸۴ «لم یصح عندنا ان ابا بکر کان له منزل بجانب المسجد وانما کان منزله بالسنح من عوالی المدینة»

^{۴۰} . إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری ، ج ۶ ، ص ۲۱۵

«عَنْ الْمُنْهَالِ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ، صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ لِسَبْعِ سِنِينَ»

«عباد بن عبد الله گوید: علی علیه السلام فرمود: من بنده خدا، برادر رسول خدا و صدیق اکبر هستم، پس از من جز دروغگو کسی دیگر خود را «صدیق» نخواهد خواند، من هفت سال قبل از دیگران نماز می خواندم»^{۴۱}

همچنین در حدیثی که طبرانی و دیگران ذکر کرده اند و بیش از پنج صحابه آن را نقل کرده اند آمده است:

«عَنْ أَبِي ذَرٍّ، وَعَنْ سَلْمَانَ قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَهُوَ أَوْلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَذَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، وَهَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَهَذَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّالِمِ»

«ابوذر و سلمان می گویند: پیامبر (ص) دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: همانا او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد و [مرا ملاقات می کند]. او بزرگ مرد راستگویان و فاروق این امت است. او رئیس مؤمنین و مال [دنیا] رئیس ظالم است.»^{۴۲}

^{۴۱}. سنن ابن ماجه ت عبد الباقي، ج ۱، ص ۴۴ - المستدرک علی الصحیحین ط العلمیة، ج ۳، ص ۱۲۰ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۶۸ - خصائص نسائی، ص ۲۵ - مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۰ (هَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ رِجَالُهُ ثِقَاتٌ)

^{۴۲}. المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۶۹ - تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱ - مسند البزار، ج ۹، ص ۳۴۲ - مناقب ابن مردويه، ص ۶۵

اما مخالفین سعی کرده اند تا این فضیلت و القاب را برای خلفای دیگر نقل کنند. به احادیث زیر توجه کنید:

حدیث اول: « حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَاضِي الْبُورَانِيُّ قَتْنَا الْاِحْتِيَاطِيَّ قَتْنَا عَلِيَّ بْنَ جَمِيلٍ، عَنْ جَرِيرٍ، عَنْ لَيْثٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " مَا فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةٌ إِلَّا مَكْتُوبٌ عَلَى كُلِّ وَرْقَةٍ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ، عُمَرُ الْفَارُوقُ، عَثْمَانُ ذُو النُّورَيْنِ " »

«ابن عباس از پیامبر اسلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: در بهشت درختی نیست مگر اینکه بر روی هر برگ آن نوشته شده است: «محمد (ص) رسول خداست، ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذوالنورین است»^{۴۳}

حدیث دوم: «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَزْرَقِيُّ الْمَكِّيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ حَسَنِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ مُوسَى قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ وَهُوَ الْفَارُوقُ فَفَرَّقَ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ»

«پیامبر اکرم فرمود: خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده است و او فاروق بین حق و باطل است»^{۴۴}

حدیث سوم: «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَزْرَةَ يَعْقُوبُ بْنُ مُجَاهِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَمْرٍو ذَكْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ مَنْ سَمَى عُمَرَ الْفَارُوقَ؟ قَالَتْ: النَّبِيُّ»

^{۴۳} . فضائل الصحابة، ج ۱، ص ۴۲۳ - المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۷۶

^{۴۴} . الطبقات الكبرى ط العلمية، ج ۳، ص ۲۰۵ - أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۲۹۷

«ذکوان می گوید از عایشه پرسیدم چه کسی عمر را فاروق نامید؟ گفت: پیامبر (ص)»^{۴۵}

نقد حدیث:

نکته اول: علمای اهل سنت به ضعف یا جعلی بودن این احادیث ، اعتراف کرده اند:

الف) حدیث اول: بسیاری از علمای اهل سنت از جمله ابن جوزی ، ابن حبان ، ذهبی ، هیشمی ، ابن کثیر ، متقی هندی به بطلان این حدیث شهادت داده اند.^{۴۶} به عنوان نمونه ابن حبان می گوید: «هذا باطل موضوع وعلی بن جمیل کان یضع الحدیث لا تحل الروایة عنه بحال» یا ذهبی می گوید: «هذا باطل والتمهم به حسین (الاحتیاطی)»

ب) حدیث دوم: سند این حدیث نیز ضعیف است؛ چون عبد الرحمن بن حسن در آن وجود دارد که احادیث او قابل استناد نیست. علاوه بر اینکه اطلاعات زیادی از این راوی در دست نیست.^{۴۷} البانی نیز به ضعف سند این حدیث اعتراف می کند: «أخرجه ابن سعد فی الطبقات...قلت: وهذا إسناده ضعیف و

^{۴۵} . الطبقات الكبرى ط العلمية ، ج ۳ ، ص ۲۰۵ ، تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۱۹۵

^{۴۶} . الموضوعات ، ج ۱ ، ص ۳۲۷ و ۳۳۷ - اللآلی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۲۹۲ - المجروحین لابن حبان ، ج ۲ ، ص ۱۱۶ - میزان الاعتدال ، ج ۱ ، ص ۵۴۰ - مجمع الزوائد ، ج ۹ ، ص ۵۸ - البداية والنهاية ت شیری ، ج ۷ ، ص ۲۳۱ - کنز العمال ، ج ۱۳ ، ص ۶۲۳

^{۴۷} . نرم افزار جوامع الكلم نیز حکم به ضعف و ارسال این حدیث کرده است: «إسناده ضعیف لأنّ به موضع إرسال...عبد الرحمن بن الحسن الأزرقی و هو مجهول الحال»

معضل.. ثم إن عبد الرحمن بن حسن - وهو الزجاج أبو مسعود الموصلي - قال ابن أبي حاتم عن أبيه:
"يُكتب حديثه، ولا يُحتجُّ به" ^{٤٨}

ج) حدیث سوم: سند این حدیث هم ضعیف است؛ چون محمد بن عمر الواقدی در آن وجود دارد که متهم به وضع است. ^{٤٩} محقق کتاب اخبار المدینه در مورد سند این حدیث می نویسد: «إِسْنَادُهُ ضَعِيفٌ لِأَجْلِ الْوَأَقْدِيِّ» ^{٥٠} محقق کتاب صحیح و ضعیف تاریخ طبری نیز می نویسد: «فی إسنادہ الواقدی وهو متروک» ^{٥١}

علامه میرحامد حسین نیز به ضعف و اضطراب روایات فاروق بودن عمر ^{٥٢} تصریح می کند:

«إنَّ روایات تسمیة عمر بالفاروق شديدة الإضطراب، بینة الاختلاف، عظيمة التهافت، واضحة التباين» ^{٥٣}

نکته دوم: طبق حدیث دیگری پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود :

^{٤٨} . سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة، ج ٧ ، ص ٦٣

^{٤٩} . نرم افزار جوامع الكلم در مورد سند این حدیث چنین حکم می کند: «إِسْنَادُهُ فِيهِ مَتَّهَمٌ بِالْوَضْعِ وَهُوَ مُحَمَّدُ عَمْرِ الْوَأَقْدِيُّ»

^{٥٠} . أخبار المدينة النبوية ، ابن شبّه النميري ، محقق: عبدالعزيز بن احمد المشيقح، ج ٢ ، ص ٢٢٧

^{٥١} . صحیح و ضعیف تاریخ الطبری ، محقق: محمد بن طاهر البرزنجی ، ج ٨ ، ص ٤١٥

^{٥٢} . برای اطلاع از ضعف احادیث صدیق بودن ابوبکر ر.ک: ارزیابی ادله قرآنی خلافت خلفا ، حامد دژآباد ، ص ٣٩٥

^{٥٣} . شوارق النصوص ، ج ٢ ، ص ٦٧

«الصدیقون ثلاثة : حبيب النجار مؤمن آل یاسین ، و حزقیل مؤمن آل فرعون ، و علی بن ابی طالب الثالث، وهو أفضلهم»

«صدیقان سه نفر هستند : حبيب نجار ، مؤمن آل یاسین ، حزقیل مؤمن آل فرعون ، و علی بن ابی طالب علیه اسلام که او برتر از آن ها است»^{۵۴}

نامگذاری ابوبکر به صدیق با حصر صدیق در این سه نفر از سوی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ، منافات دارد. پس ابوبکر نمی تواند صدیق باشد.

نکته سوم: طبق نقل مورخان اهل سنت ، لقب فاروق توسط اهل کتاب به عمر اعطا شده است.

محمد بن سعد در الطبقات الکبری و دیگران به سند معتبر آورده اند:

«قال بن شهاب بلغنا أن أهل الكتاب كانوا أول من قال لعمر الفاروق وكان المسلمون يأثرون ذلك من قولهم ولم يبلغنا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر من ذلك شيئاً»

^{۵۴}. فضائل الصحابة ، ج ۲ ، ص ۶۲۷ - مناقب علی لابن المغازلی ، ص ۳۱۵ - معرفة الصحابة لأبی نعیم ، ج ۱ ، ص ۸۷ - تاریخ دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۴۳ - مناقب ابن مردویه ، ص ۳۳۱

«ابن شهاب گوید: این گونه به ما رسیده است که اهل کتاب نخستین کسانی بودند که به عمر لقب فاروق دادند و مسلمانان از سخن آن ها متأثر شدند و این لقب را در باره عمر استعمال کردند و از پیامبر اسلام (ص) هیچ مطلبی در این باره به ما نرسیده است.»^{۵۵}

ابن کثیر دمشقی نیز ذیل ترجمه عمر بن خطاب می نویسد:

«عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی ...، الملقب بالفاروق قیل لقبه بذلک أهل الكتاب»

«عمر بن الخطاب ... ملقب به فاروق، گویند که اهل کتاب این لقب را به عمر داده اند.»^{۵۶}

طبق این نقل ها ادعای اعطای لقب فاروق به عمر توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیر سوال می رود.

نکته چهارم: کلمه «صدیق» صیغه مبالغه است و بر این دلالت می کند که فعل دائما باید متصف به مبدا باشد، بنابراین صدیق کسی است که همیشه با صدق و راستی همراه است. از برخی آیات قرآن نیز استفاده می شود که صدیق، لقب انبیا و اولیای الهی بوده است.^{۵۷} از این رو معنای صدیق تحقق پیدا نمی کند مگر در کسی که گفتارش با کردارش مطابق باشد و این مرتبه تنها با مقام عصمت سازگار است و چنین کسی در میان امت اسلامی جز امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اهل بیت معصومش نخواهند بود. کلمه

^{۵۵}. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۷۰ - تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۵۱ - صحیح تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۹۵ - أسد الغابۃ، ج ۳، ص ۶۴۸

^{۵۶}. البدایة والنهایة ت شیری، ج ۷، ص ۱۵۰

^{۵۷}. مریم/۴۱، یوسف/۴۶

«فاروق» نیز در اصطلاح روایات به کسی اطلاق می شود که بتواند با دانش وسیع خود، حق را از باطل تشخیص دهد و مردم با راهنمایی های او به حق و حقیقت هدایت شوند. آیا چنین کسی در میان امت اسلامی جز امام علی (علیه السلام) و اهل بیت معصومینش وجود داشته است؟

نکته پنجم: طبق حدیثی که اشاره کردیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: پس از من جز دروغگو کسی دیگر خود را «صدیق» نخواهد خواند. در تایید این مطلب به روایتی اشاره می کنیم که طی آن، حضرت علی علیه السلام ابوبکر و عمر را دروغگو و خائن می دانست. مسلم در صحیحش به نقل از عمر می گوید:

«فلما توفی رسول الله صلى الله عليه وسلم ، قال أبو بكر: أنا ولي رسول الله ... فقال أبو بكر: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : نحن معاشر الأنبياء لا نورث، ما تركناه فهو صدقة، فرأيتماه كاذباً آثماً غادراً خائناً،... ثم توفى أبو بكر فقلت: أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم و ولي أبي بكر، فرأيتمانى كاذباً آثماً غادراً خائناً»

«عمر بن خطاب به عباس و علی (ع) گفت: وقتی رسول خدا از دنیا رفت ابوبکر گفت : من جانشین رسول خدا هستم، شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و تو ای عباس میراث برادر زاده ات را درخواست کردی و تو ای علی میراث فاطمه دختر پیامبر را. ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما چیزی به ارث نمی گذاریم، آنچه می ماند صدقه است و شما او را دروغگو، گناهکار، حيله گر و خائن معرفی کردید...»

پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم و باز شما دو نفر مرا دروغگو، گناهکار، حيله گر و خائن خوانديد.»^{۵۸}

آيا كسانی كه طبق دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) این ویژگی ها را داشتند را می توان صدیق اکبر و فاروق اعظم نامید؟

۵- حدیث علی مع الحق

یکی دیگر از احادیثی كه دلالت بر افضلیت، عصمت و حقانیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می كند و با سند معتبر و عبارت های مختلف در منابع اهل سنت نقل شده است این حدیث است كه پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

«علی با حق است و حق با علی است و این دو هرگز از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند»^{۵۹}

همچنین پیامبر (ص) فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»

^{۵۸}. صحیح مسلم ت عبد الباقي، ج ۳، ص ۱۳۷۷

^{۵۹}. تاریخ بغداد ت بشار، ج ۱۶، ص ۴۷۰ - المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۲۹ - تاریخ دمشق، ج ۲۰، ص ۳۶۱ و ج ۴۲، ص ۴۴۹

«علی همراه قرآن است و قرآن نیز همراه با علی (علیه السلام) است. هیچ گاه علی (علیه السلام) از قرآن و قرآن از علی (علیه السلام) جدا نمی شوند تا این که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند»^{۶۰}

سارقان فضائل ، عین همین روایت را برای عمر بن خطاب نقل کرده اند:

حدیث اول: «قال الحمیدی: حدثنا معن، قال: حدثني الحارث بن عبد الملك بن إياس، عن القاسم بن يزيد بن قسيط، عن أبيه، عن عطاء، عن عبد الله بن عباس، عن الفضل بن عباس، عن النبي صلى الله عليه وسلم، قال: الحقُّ بعدي مع عمرٍ حيثُ كان»

«فضل بن عباس از رسول خدا (ص) نقل کرده است که بعد از من حق با عمر است، هر جا که باشد.»^{۶۱}

حدیث دوم: «أخبرنا أبو القاسم، أيضًا، أنا أبو القاسم بن مسعدة، أنا حمزة بن يوسف، أنا أبو أحمد بن عدي، نا عبدُ الكَرِيمِ بنُ إبراهيمَ بنِ حَبَّانَ، نا مُحَمَّدُ بنُ سَلَمَةَ المُرَادِيُّ أبو الحارثِ، نا عُثْمَانُ بنُ صالحِ، عن ابنِ لهيعةٍ، عن عطاء، عن ابنِ عباسٍ، عن رسولِ اللهِ أَنه قال: عُمَرُ مِنِّي، و أَنَا مِن عُمَرَ، وَ الحَقُّ بعدي معَ عُمَرَ»^{۶۲}

«ابن عباس از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: عمر از من است و من از عمر هستم، و حق بعد از من با عمر است.»

^{۶۰}. المستدرک علی الصحیحین للحاکم - ط العلمیة، ج ۳، ص ۱۳۴

^{۶۱}. التاريخ الكبير للبخاری، ج ۷، ص ۱۱۴ - تاریخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۲۶

^{۶۲}. تاریخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۲۷

نقد حدیث:

نکته اول: خود علمای اهل سنت به ضعف این حدیث اعتراف کرده اند:

الف) عقیلی می نویسد: «علی بن مدینی می گوید: لیس لهذا الحدیث أصل ، این حدیث ریشه ندارد»^{۶۳}

ب) ذهبی در مورد این حدیث می گوید: «أخافُ أن يكونَ كذباً مُختَلَقاً ، من می ترسم که این روایت دروغ و ساختگی باشد.»^{۶۴}

ج) عجلونی می نویسد: «الحق بعدی مع عمر حیث کان ، قال الصغانی موضوع ، صغانی گفته که این روایت جعلی است.»^{۶۵}

ح) البانی نیز در مورد این حدیث می نویسد: «الحق بعدی مع عمر حیث کان ، موضوع ، روایت حق بعد از من با عمر است، هر کجا که باشد ، جعلی است»^{۶۶}

خ) احمد بن صدیق غماری هم این حدیث را دروغ می داند: «قلت: هو كذب بلا خوف»^{۶۷}

۶۳ . الضعفاء الكبير، ج ۳، ص ۴۸۲

۶۴ . میزان الاعتدال ، ج ۳، ص ۳۸۲

۶۵ . كشف الخفاء ط القدسی ، ج ۱ ، ص ۳۶۴

۶۶ . سلسلة الأحادیث الضعیفة ، ج ۸ ، ص ۲۱

۶۷ . «المداوی لعلل الجامع الصغیر وشرحی المناوی ، ج ۳ ، ص ۴۵۰

نکته دوم: بعضی از راویانی که در سلسه سند این حدیث واقع شده اند ضعیف هستند:

در سند حدیث اول، «قاسم بن یزید» وجود دارد که توسط علمای اهل سنت تضعیف شده است. «عقیلی» در کتاب «الضعفاء الکبیر» که مخصوص راویان ضعیف است نام او را ذکر کرده و سپس نقل همین روایت را دلیل بر ضعف او می داند.^{۶۸}

ذهبی و ابن حجر عسقلانی نیز در شرح حال «قاسم بن یزید» می گویند:

«قاسم بن یزید بن عبد الله بن قسیط عن أبيه حديثه منكر ذكره العقيلي بطرق معللة الحمیدی حدثنا... سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الحق بعدى مع عمر حيث كان»

«قاسم بن یزید بن عبد الله بن قسیط از پدرش روایت منکری را نقل کرده است، عقیلی این روایت را با سندهایی که اشکال دارد از حمیدی و... نقل کرده است.»^{۶۹}

همچنین ذهبی نام قاسم بن یزید را در کتاب المغنی فی الضعفاء که مخصوص راویان ضعیف است ذکر کرده و می گوید «حَدِيثُهُ مُنْكَرٌ»^{۷۰}

^{۶۸}. الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۸۱

^{۶۹}. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۸۱ - لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۶۷

^{۷۰}. المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۵۲۲

در سند حدیث دوم هم «عبد الله بن لهيعة» وجود دارد که بزرگان اهل سنت او را تضعیف کرده اند. ابن جوزی نام او را در کتاب «الضعفاء والمتروكين» آورده و می گوید:

« قال يحيى بن سعيد قال لي بشر بن السري لو رأيت ابن لهيعة لم تحمل عنه حرفا و كان يحيى بن سعيد لا يراه شيئا وَقَالَ يحيى بن معين:...هو ضعيف قبل ان تحترق كتبه و بعد احتراقها...و قال النسائي ضعيف و قال السعدى لا ينبغي أن يحتج بروايته و لا يعتد بها بروايته و لا يعتد بها»

«يحيى بن سعيد گفت که بشر بن السرى به من گفت: اگر ابن لهيعة را دیدی، از او یک حرف هم یاد نگیر، يحيى بن سعيد برای او ارزشی قائل نبود...ابن معين می گوید: او ضعيف است؛ چه قبل از آتش گرفتن کتاب هایش و چه بعد از آن...نسائي گفته: ضعيف است. سعدى گفته است که شايسته نيست که به روايات او احتجاج شود، به روايات و خود او اعتنا نمى شود.»^{۷۱}

نکته سوم: این حدیث با واقعیت های زندگی عمر بن خطاب سازگاری ندارد؛ چرا که روایات بسیاری در منابع اهل سنت وجود دارد که ثابت می کند عمر بن خطاب در مواردی به خاطر جهل به احکام ضروری اسلام، بر خلاف قرآن فتوا داده و در بسیاری از موارد بر خلاف حکم خداوند عمل کرده است.^{۷۲}

^{۷۱}. الضعفاء والمتروكون، ج ۲، ص ۱۳۶

^{۷۲}. ر.ک: کتاب الغدير علامه اميني، ج ۶، بخش نوادر الأثر في علم عُمر

علامه میرحامد حسین نیز به این مطلب اشاره می کند و می نویسد: «فإنّ الدلیل القاطع من خطاء عمر و مفارقتہ للحقّ فی مواقع کثیره، برهان شاف ودلیل کاف علی کذب هذا الحدیث.»^{۷۳}

پس ادعای ملازمت همیشگی عمر با حقّ، ادعای باطلی است.

نکته چهارم: اگر عمر چنین فضیلتی داشت، حتما در جریان سقیفه به آن اسناد می شد و همه در برابر این روایت تسلیم می شدند. مطلب دیگر اینکه زمانی که ابوبکر موقع وفاتش، عمر را به جانشینی خود انتخاب کرد مردم مدینه به این انتخاب معترض بودند و ابوبکر را به خاطر این انتخاب توبیخ کردند.^{۷۴} اگر واقعاً این روایت در حق عمر بن خطاب صادر شده بود، همان جا ابوبکر به این فضیلت اشاره می کرد و این همه مخالفت ها را خاموش می کرد و یا حتی خود عمر بن خطاب، به این روایت اشاره می کرد و برای حقانیت خودش، استدلال می نمود! در حالیکه اینگونه نبود. نتیجه اینکه در طول خلافت ابوبکر و عمر، حتی یکبار هم به این روایت استناد نشده است و این فضیلت بعدها جعل شده است.

^{۷۳}. شوارق النصوص، ج ۲، ص ۵۸۷

^{۷۴}. مصنف ابن ابي شيبة، ج ۷، ص ۴۳۴

۶- حدیث لایحبک الا مؤمن و لایبغضک الا منافق

یکی از ادله افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام این است که خداوند بغض او را علامت شناخته شدن منافقان قرار داده است. براساس احادیث منقول معتبر از منابع شیعه و اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لَا يَحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»

«ای علی، تو را دوست ندارد جز مؤمن، و تو را دشمن ندارد جز منافق»^{۷۵}

عین این فضیلت برای صحابه و خلفا نیز ساخته شده است. به احادیث زیر توجه کنید:

حدیث اول: «نا عبد الرحمن بن مالک بن مغول عن الأعمش عن أبي سفيان عن جابر قال قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وقال أبو طالب سمعت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) يقول لا يحب أبا بكر و عمر منافق و لا يبغضهما مؤمن»

«شخص منافق ابوبکر و عمر را دوست ندارد و شخص مؤمن بغض ابوبکر و عمر را در دل ندارد»^{۷۶}

حدیث دوم: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: آيَةُ الْإِيمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ، وَآيَةُ النِّفَاقِ بَغْضُ الْأَنْصَارِ»

«علامت ایمان دوست داشتن انصار و نشانه نفاق، بغض انصار است»^{۷۷}

^{۷۵}. مسند أحمد ط الرسالة، ج ۲، ص ۱۳۶ - سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳ - السنن الكبرى للنسائی، ج ۷، ص ۴۴۵

^{۷۶}. تاریخ دمشق، ج ۴۴، ص ۲۲۵

^{۷۷}. صحیح البخاری ط السلطانیة، ج ۱، ص ۱۲

نقد حدیث:

نکته اول: در سند حدیث اول «عبد الرحمن بن مالک بن مغول» وجود دارد که فرد ضعیف و کذابی است.^{۷۸}

نکته دوم: ابن شاهین تصریح می کند که هیچ کس در این فضیلت با امیر المؤمنین (علیه السلام) شریک نیست. پس این فضیلت از فضائل اختصاصی حضرت است.^{۷۹}

نکته سوم: علامه میرحامد حسین در مورد حدیث اول می نویسد:

«کسی که در اخبار و احادیث تتبع کند می بیند که جمعی از صحابه ، دشمن ابوبکر و عمر بودند و بغض این دو نفر را در دل داشتند مثل سعد بن عباد و دیگران. لذا اگر این حدیث (لا یحب ابا بکر و عمر منافق و لا یبغضهما مؤمن) صحیح باشد لازم می آید صحابه ای که اهل سنت قائل به عدالت همه آن ها هستند ، منافق باشند و این نتیجه ای است که احدی از اهل سنت به آن ملتزم نمی شود.»^{۸۰}

نکته چهارم: از مدافعان حدیث دوم مثل ابن تیمیه باید پرسید که چگونه می توان به این حدیث باور داشت در حالی که خود انصار معترفند که در میان خود آن ها منافقانی هستند که به سبب بغضشان

^{۷۸}. سؤالات ابن الجنید ، ص ۴۳۷ - العلل و معرفة الرجال لأحمد ، ج ۱ ، ص ۵۴۷ - الضعفاء الکبیر للعقیلی ، ج ۲ ، ص ۳۴۵ - الکامل فی ضعفاء الرجال ، ج ۵ ، ص ۴۶۹

^{۷۹}. شرح مذاهب أهل السنة ، ص ۱۷۶

^{۸۰}. شوارق النصوص ، ج ۲ ، ص ۸۶۱

نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، تشخیص داده می شوند.^{۸۱} پس در وجود منافقانی در میان انصار هیچ تردیدی نیست، مسلماً با وجود منافقانی در میان انصار، هرگز نمی توان گفت حب تمامی آنان نشانه ایمان است، در حالی که در حدیث مذکور، حب همه آنها به صورت مطلق نشانه ایمان معرفی شده است و این بدیهی البطلان است.

بخش سوم: نگاهی به سرقت فضائل اهل بیت (علیهم السلام) در مکتب خلافت

جاءلان و تحریف گران، به روایات فضائل اختصاصی اهل بیت (علیهم السلام) نیز رحم نکرده اند و شبیه این فضائل را برای دیگران ساخته و پرداخته اند که ما به جهت طولانی نشدن این نوشتار فقط به آن ها اشاره می کنیم:

۱- حدیث مباحله

مُباحَله (درخواست لعن و نفرین الهی برای اثبات حقانیت) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مسیحیان نجران، یکی از رویدادهای صدر اسلام است که نشانگر حقانیت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و بر فضیلت همراهان او (حضرت علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام) در این ماجرا دلالت می کند. در ماجرای مباحله، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از مناظره با مسیحیان نجران و ایمان نیاوردن آنان، پیشنهاد مباحله داد و آنان پذیرفتند ولی با این حال مسیحیان نجران، در روز موعود از این کار

^{۸۱}. عن أبي سعيد الخدري، قال: إنما كنا نعرف منافق الأَنْصار ببغضهم علياً (فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۷۹)

خودداری کردند. آیه ۶۱ سوره آل عمران به این قضیه اشاره دارد و این واقعه در منابع شیعه و اهل سنت آمده است.

اما نکته قابل توجه این است که سارقان فضائل با دستبرد در این فضیلتِ اختصاصی پنج تن آل عبا، آن را به نفع دیگران نیز مصادره کرده اند. ما اینجا به سه نمونه از این دستبرد اشاره می کنیم:

الف) افزودن اسم ابوبکر و عمر و عثمان در جریان مباحله:

«أنا الهيثم بن عدی قال سمعت جعفر بن محمد عن أبيه في هذه الآية (تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم) قال فجاء بأبي بكر و ولده و بعمر و ولده و بعثمان و ولده و بعلي و ولده»
«وقتی آیه مباحله نازل شد پیامبر به همراه ابوبکر و فرزندانش، عمر و فرزندانش، و عثمان و فرزندانش، و علی و فرزندانش آمد!»

ب) افزودن اسم عایشه و حفصه در جریان مباحله:

«وعن عمر، أنه قال للنبي صلى الله عليه وآله وسلم: «لو لاعتهم يا رسول الله، بيد من كنت تأخذ؟». قال صلى الله عليه وآله وسلم: «أخذ بيد علي وفاطمة والحسن والحسين و عائشة و حفصة»

از عمر نقل شده که به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: «ای رسول خدا، اگر با آنان ملاعنه می کردی از میان امت دست چه کسانی را می گرفتی؟». پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «دست علی، فاطمه، حسن، حسین، عایشه و حفصه را می گرفتم».

ج) افزودن اسم صحابه در جریان مباحله:

«عن الشعبي، قال: قدم وفد نجران، فقالوا لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أخبرنا عن عيسى...»
قال: فأصبح رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و غدا حسن وحسين و فاطمة و ناس من أصحابه»
شعبي نقل می کند: هیأت نجران آمد، آن گاه به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عرضه داشتند:
«درباره عیسی به ما خبر بده...». فردای آن روز، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سحرگاهان حسن،
حسین، فاطمه و عده‌ای از اصحاب پیامبر بیرون آمدند»^{۸۲}

۲- حدیث ثقلین

یکی از فضائل مشهور و متواتر اهل بیت (علیهم السلام)، حدیث ثقلین است که پیامبر اکرم (ص) فرمود:
«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ
يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

«همانا من دو چیز گران بها در میان شما می‌گذارم که اگر شما بر آن دو چنگ بزنید هرگز بعد از من گمراه
نخواهید شد، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من، این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر من در
کنار حوض وارد شوند»

در مقابل حدیث ثقلین دو حدیث زیر را جعل کرده اند:

^{۸۲}. برای اطلاع بیشتر از این روایات جعلی رک: نگاهی به تفسیر آیه مباحله، آیت الله میلانی

الف) حدیث کتاب الله و سنتی: «انی قد ترکت فیکم شیئین لن تضلّوا بعدهما: کتاب الله و سنتی ولن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»

ب) حدیث اقتدا به ابوبکر و عمر: «اقتدوا باللذین من بعدی اَبی بَکرٍ وَعَمَرٌ»^{۸۳}

۳- حدیث سیادت

یکی از فضائل مشهور امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) حدیث سیادت است که در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است. در این حدیث آمده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة؛ حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند.»

در مقابل این فضیلت، حدیث زیر را جعل کرده اند:

«أبو بَکرٍ وَعَمَرٌ سیدا کُهولِ أهلِ الجنةِ إلیّ النبیینِ وَالْمُرْسَلینِ»

«ابوبکر و عمر سرور و سید پیران اهل بهشت غیر از انبیا و رسولان هستند.»^{۸۴}

^{۸۳}. برای اطلاع بیشتر از این دو روایت جعلی ر.ک: دستبردی در حدیث ثقلین، آیت الله میلانی و حدیث اقتداء به شیخین، آیت الله میلانی

^{۸۴}. برای اطلاع بیشتر از این روایت جعلی ر.ک: احادیث واژگونه، آیت الله میلانی

۴- حدیث امان

یکی دیگر از فضائل اهل بیت (علیهم السلام) حدیث امان است که در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است. در این حدیث آمده است که پیامبر (ص) فرمود:

«النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، إِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ ذَهَبَ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ»

«ستارگان، مایه ایمنی اهل آسمان اند، و هرگاه [از میان] بروند، روزگار اهل آسمان پایان خواهد یافت. اهل بیت من نیز مایه ایمنی اهل زمین اند، و هرگاه دوران آنان پایان یابد، روزگار اهل زمین نیز پایان خواهد یافت.»

سارقان، این فضیلت را سرقت کرده و آن را به نفع صحابه جعل کرده اند:

«أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ فَبَائِهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ»

«اصحاب و یاران من مانند ستارگانند، از هر کدام پیروی کنید، هدایت می شوید»^{۸۵}

^{۸۵}. برای اطلاع بیشتر از این روایت جعلی رک: حقیقت صحابه، آیت الله میلانی

یکی از فضائل مشهور اهل بیت (علیهم السلام) حدیث سفینه است که پیامبر اکرم (ص) در آن، اهل بیت (ع) خود را به کشتی نوح تشبیه کرده است. در این حدیث که در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است حضرت فرمود: «مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»

«مَثَل اهل بیت من میان شما ، مَثَل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد، نجات یافت و هر کس از آن جا ماند، هلاک شد.»

در مقابل این حدیث ، حدیث زیر را جعل کرده اند: «السنة سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»

«سنت مثل کشتی نوح است که هر کس سوارش شود نجات یابد و هر کس آن را ترک کند ، هلاک شود»

نتیجه:

ما در این نوشتار اثبات کردیم که تعدادی از فضائل اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام به نفع خلفا و صحابه صادره شده است و طبق بررسی های صورت گرفته، به این نتیجه رسیدیم که این روایات دارای اعتبار نیستند و از نظر سندی و دلالی ضعیف هستند. همچنین دانسته شد که علت تحریف حقائق و جعل فضائل در مکتب خلافت، کاستن از شأن و مقام اهل بیت علیهم السلام و هم سنگ قرار دادن خلفا و صحابه با ایشان است.

در پایان نیز متذکر می شویم که امثال این فضائل جعلی در لا به لای کتابها و نوشته ها بسیار است، لذا اندیشمندان و فضلا را به تحقیق و پژوهش پیرامون سنت شریف نبوی فرا می خوانیم تا حق و حقیقت را بشناسند چرا که دوران تعصب و پیروی از هوای نفس و تقلید کورکورانه سپری شده است.

منابع و مأخذ:

- ١- ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله (م ٦٥٦ هـ) ، شرح نهج البلاغه ، محقق: ابراهيم، محمد ابو الفضل، ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي ، قم ، چاپ اول
- ٢- ابن عساكر (م ٥٧١ هـ) ، تاريخ مدينه دمشق ، المحقق: عمرو بن غرامة العمري ، دار الفكر - بيروت ، الطبعة: الأولى
- ٣- ابن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ) ، لسان الميزان ، المحقق: عبد الفتاح أبو غده ، دار البشائر الإسلامية ، الطبعة: الأولى، ٢٠٠٢ م
- ٤- ابن الجوزي (م ٥٩٧هـ) ، الموضوعات ، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان ، الناشر: محمد عبد المحسن صاحب المكتبة السلفية بالمدينة المنورة ، الطبعة: الأولى
- ٥- جلال الدين السيوطي (م ٩١١هـ) ، اللآلئ المصنوعة في الأحاديث الموضوعية ، المحقق: صلاح بن محمد بن عويضة ، دار الكتب العلمية - بيروت ، الطبعة: الأولى
- ٦- حاكم نيشابوري (م ٤٠٥ هـ) ، المستدرک علی الصحیحین ، دراسة و تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا ، دار الكتب العلمية - بيروت ، الطبعة: الأولى
- ٧- الطبراني ، أبو القاسم (م ٣٦٠هـ) ، المعجم الكبير ، دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة ، الطبعة الثانية
- ٨- ابن الجوزي (م ٥٩٧هـ) ، العلل المتناهية في الأحاديث الواهية ، الناشر: إدارة العلوم الأثرية، فيصل آباد، باكستان ، الطبعة: الثانية
- ٩- الخطيب البغدادي (م ٤٦٣هـ) ، تاريخ بغداد ، المحقق: الدكتور بشار عواد معروف ، الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت ، الطبعة: الأولى

١٠- الذهبي ، شمس الدين (م ٧٤٨هـ) ، *ميزان الاعتدال في نقد الرجال* ، الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت - لبنان ، الطبعة: الأولى

١١- البخارى ، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ هـ) ، *صحيح البخارى* ، الطبعة: السلطانية ، ١٣١١ هـ

١٢- النيسابورى ، مسلم بن الحجاج (م ٢٦١ هـ) ، *صحيح مسلم* ، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي ،

مطبعة عيسى البابى الحلبي وشركاه، القاهرة، ١٣٧٤ هـ

١٣- الترمذى ، أبو عيسى (م ٢٧٩ هـ) ، *سنن الترمذى* ، تحقيق: بشار عواد معروف ، دار الغرب الإسلامى - بيروت ، الطبعة: الأولى،

١٤- أحمد بن حنبل (م ٢٤١ ق) ، *مسند أحمد* ، المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى

١٥- الالبانى ، ناصر الدين (م ١٤٢٠ هـ) ، *سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فى الأمة* ، دار المعارف، الرياض ، الطبعة: الأولى

١٦- ابن سعد (م ٢٣٠ هـ) ، *الطبقات الكبرى* ، تحقيق: محمد عبد القادر عطا ، دار الكتب العلمية - بيروت

١٧- ابن ابى شيبه ، ابوبكر (م ٢٣٥ هـ) ، *المصنف فى الأحاديث والآثار* ، الناشر: (دار التاج - لبنان)، الطبعة: الأولى

١٨- كتورى ، مير حامد حسين (م ١٣٠٦ هـ) ، *شوارق النصوص* ، دليل ما ، قم ، ١٣٨٤ هـ.ش

١٩- حسينى ميلانى، على ، *الأحاديث المقلوبة فى مناقب الصحابة* ، الحقائق ، قم ، ١٤٣٠